

موج سوم انقلاب تکنولوژیک، نئومرکانتیلیسم اقتصادی و عدالت انتزاعی

علی اصغر موسی‌پسندی^۱
کمال پولادی*

چکیده

موج‌های انقلاب صنعتی همواره تاثیر خود را شکل‌بندی‌های اقتصاد و سیاست جهانی به جا می‌گذارند. روند تحول در ابزار تولید و کالاهای اقتصادی در عصر موج سوم انقلاب صنعتی منجر به ظهور جامعه شبکه‌ای، واقعیت‌های مجازی و اقتصاد اطلاعاتی شده است. اقتصاد اطلاعاتی منجر به تشدید شکاف اقتصادی کشورهای جهان سوم، واحدهای در حال توسعه و بازیگران توسعه‌یافته عصر فراصنعتی شده است. موج سوم انقلاب تکنولوژیک زمینه شکل‌گیری تضادهای سیاسی و اقتصادی جدید و ظهور نشانه‌هایی از عدالت انتزاعی در سیاست جهانی را فراهم آورده است. نئومرکانتیلیسم اقتصادی شکل جدیدی از معادله سیاست، اقتصاد و فرهنگ قدرت محسوب می‌شود. چنین اندیشه‌ای با رهیافت‌های عدالت انتزاعی مغایرت دارد. نتیجه نئومرکانتیلیسم اقتصادی را می‌توان در افزایش قدرت دولت جستجو کرد. پرسش اصلی مقاله به این موضوع اشاره دارد که «موج سوم انقلاب تکنولوژیک چه تاثیری در معادله عدالت و امنیت سیاست جهانی به وجود آورده است؟» فرضیه مقاله بیانگر این اندیشه است که «موج سوم انقلاب تکنولوژیک منجر به گسترش نابرابری اقتصادی، ظهور شکل‌بندی‌های امنیتی نئومرکانتیلیستی و اندیشه‌های عدالت انتزاعی گردیده است.» در تبیین مقاله از «رهیافت جامعه شبکه‌ای و اقتصاد اطلاعاتی» امانوئل کاستلز استفاده شده است. در تبیین مقاله از روش‌شناسی «تحلیل داده‌ها» و «تحلیل محتوا» استفاده می‌شود.

واژگان کلیدی: عدالت انتزاعی، نئومرکانتیلیسم اقتصادی، موج سوم انقلاب تکنولوژیک، اقتصاد اطلاعاتی، جامعه شبکه‌ای

۱. دانش‌آموخته دکتری رشته اندیشه سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد چالوس.

۲. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد چالوس

* kamal.pouladi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۲/۱۲

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره یازدهم، شماره پیاپی چهارم، صص ۲۱۸-۱۸۹

۱. مقدمه

تحول در موج‌های انقلاب تکنولوژیک تاثیر خود را در شکل‌بندی‌های اقتصادی و سیاست جهانی به جا می‌گذارد. موج اول انقلاب صنعتی زمینه لازم برای صنعتی شدن اقتصاد را به وجود آورد. در این دوران، شاهد افزایش تضادهای طبقاتی بوده و به این ترتیب اندیشه سوسیالیستی ظهور پیدا کرد. موج دوم انقلاب صنعتی منجر به شکل‌گیری اندیشه مارکسیستی گردید و مانیفست مارکس و انگلس بر تضادهای تصاعدی‌ابنده طبقاتی و ظهور انقلاب‌های اجتماعی جدید تاکید کردند.

اگرچه نظام سرمایه‌داری براساس شاخص‌هایی از جمله «استعمارگرایی» سازمان‌دهی شد، اما تحول در اقتصاد سرمایه‌داری تاثیر خود را بر چگونگی امنیت‌سازی در راستای استعمار نوین و نئومرکانتلیسم فراهم ساخته است. در نگرش نئومرکانتیلیستی، قدرت‌های فراصنعتی برای تامین منافع اقتصادی خود، از سازوکارهای متنوعی استفاده می‌کنند. زمانی که تحول در ابزار تولید و شکل‌بندی اقتصادی ایجاد شود، روش‌های ایجاد امنیت نیز دگرگون خواهد شد. نئومرکانتلیسم اقتصادی در نظام سرمایه‌داری در الگوهای امنیتی حوزه قدرت نرم ظهور یافته است. اندیشه قدرت نرم انعکاس چنین فرآیندی است (Nye, 2011: 4).

توسعه ساختار نئومرکانتیلیستی براساس کاربرد ابزارهای دیپلماتیک، علمی و آکادمیک خواهد بود. در چنین شرایطی طبیعی به نظر می‌رسد که روند امنیت‌سازی عصر نئومرکانتلیسم ماهیت ارتباطی و شبکه‌ای داشته باشد. بهره‌گیری از چنین ابزارهایی، نشانه‌شناسی اقتصادی و امنیت در عصر مرکانتلیسم از دوران نئومرکانتلیسم متمایز می‌شود. در چنین شرایطی است که مفهوم تحریف در ادبیات سیاسی و روابط بین‌الملل به‌عنوان واقعیت اجتناب‌ناپذیر سیاست جهانی تلقی خواهد شد.

۱-۱. تبیین موضوع و طرح مسئله

در هر عصری، شکل خاصی از عدالت اقتصادی مورد توجه بازیگران و نظریه‌پردازان توسعه قرار می‌گیرد. موج دوم انقلاب صنعتی منجر به ظهور اندیشه‌های سوسیالیستی در اروپا گردید. هرگاه موج‌های جدید انقلاب تکنولوژیک به وجود می‌آید، نه تنها شکاف

طبقاتی بلکه نشانه‌هایی از تضادهای راهبردی بین کشورها ایجاد می‌شود. موج سوم انقلاب صنعتی با دگرگونی‌های گسترده‌تری در منزلت و چگونگی توزیع قابلیت‌های اقتصادی همراه شده است. اقتصاد اطلاعاتی نابرابری کشورها را افزایش داده و تضادهای امنیتی جدیدی به وجود آورده است.

موج سوم انقلاب صنعتی زمینه شکل‌گیری نظام سیاسی جهانی را براساس نشانه‌هایی از نئومرکانتیلیسم به وجود آورده است. چنین نظامی مبتنی بر عدالت انتزاعی و امنیت نیابتی خواهد بود. در اقتصاد نئومرکانتیلیسم، نظام سرمایه‌داری با تحول ابزاری، ساختاری و نهادی روبه‌رو شده است. شکل جدیدی از ایدئولوژی اقتصادی و عدالت بازتولید می‌شود که مبتنی بر نشانه‌های «عدالت انتزاعی» خواهد بود. در این دوران، شاهد گسترش توسعه‌گرایی کشورهای غربی در مناطق پیرامونی می‌باشیم.

در عصر نئومرکانتیلیسم، جهان غرب از سازوکارهایی همانند مطبوعات، رسانه‌ها و ابزارهای ارتباط جمعی در راستای همان دیپلماسی و به واسطه سلطه گسترده و همه‌جانبه بر راه‌ها، آبراه‌ها، کانال‌های استراتژیک، ناوگان‌های عظیم حمل و نقل، مطبوعات، رسانه‌های جمعی، ارتباطات، ماهواره‌ها، شبکه جهانی اینترنت، تکنولوژی‌های پیشرفته کاملاً انحصاری و حتی معاهدات بین‌المللی برای تحقق اهداف هژمونیک خود بهره می‌گیرد. در رویکردی همگرایانه قادر به کنترل محیط منطقه‌ای و بین‌المللی نخواهد بود.

۲-۱. چارچوب نظری پژوهش

واقعیت‌های روابط بین‌الملل در عصر بعد از جنگ دوم جهانی مبتنی بر نشانه‌هایی است که هژمونی آمریکایی را منعکس می‌سازد. هژمونی آمریکایی بیانگر قدرت بلامنازع آمریکا در حوزه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی است. بیانگر قدرتی است که تاکنون وجود نداشته و ایالات متحده توانست نظم و امنیت منحصر به فردی را در تاریخ سیاسی جهان و سیاست بین‌الملل شکل دهد. در دوران بعد از جنگ سرد سیاست جهانی به‌میزان قابل توجهی تغییر پیدا کرده است. رئیس‌جمهور آمریکا نقش محدودتری پیدا کرده و در بسیاری از موضوعات نظام جهانی از انگیزه چندانی برای ایفای نقش رهبری برخوردار

نیست. برای گذار از چنین فرآیندی، اقتصاد نئومرکانتیلیسم مبتنی بر جامعه شبکه‌ای شکل گرفته که زیرساخت جنبش‌های انتقادی و بازتولید اقتصاد سرمایه‌داری را امکان‌پذیر می‌سازد.

بازتولید هژمونی اقتصادی نئومرکانتیلیسم بیانگر آن است که هرگاه تحول در ابزار قدرت و فرایند اعمال قدرت ایجاد شود، در آن شرایط محیط اجتماعی، اقتصادی و امنیتی نظام بین‌الملل با تغییرات محتوایی، ساختاری و کارکردی روبرو می‌شود. امنیت در نظام نئومرکانتیلیستی همچنان در جهت «اصالت سود، قدرت و انباشت و تمرکز آن» گام برداشته و با توسل به مبانی نظری و راهکارهای عملی، موفق به مدیریت استعمارفرانو در مقیاسی بسیار وسیع و گسترده‌تر گردیده‌اند. اصالت سود واقعیت اقتصاد سرمایه‌داری است. تحول در ابزار تولید بدون تغییر در قواعد توزیع اقتصادی منجر به ارتقاء سازوکارهای اقتصاد سرمایه‌داری برای کنترل نظام جهانی می‌شود (آشوری، ۱۳۷۳: ۲۸).

۱-۳. پیشینه و ادبیات پژوهش

نظریه‌پردازان مختلفی درباره شاخص‌های «موج سوم انقلاب تکنولوژیک» و «نئومرکانتیلیسم اقتصادی» مطالبی را تبیین نموده‌اند. هر یک از نظریه‌پردازان تلاش داشته‌اند تا برخی از شاخص‌ها و نشانه‌های انقلاب تکنولوژیک و نئومرکانتیلیسم اقتصادی را تبیین کنند. ظهور ترامپ را می‌توان یکی از نشانه‌های اصلی نئومرکانتیلیسم اقتصادی دانست که تأثیر خود را بر اقتصاد و سیاست جهانی به‌جا گذاشته است. در ارتباط با مفاهیم یاد شده می‌توان نظریات و رویکردهای ذیل را مورد توجه قرار داد:

۱-۳-۱. نگرش مایکل تودارو درباره نئومرکانتیلیسم اقتصادی

«مایکل تودارو» در ادبیات توسعه ایران، چهره شناخته شده‌ای است. تودارو مفهوم «استعمار»، «نظام سرمایه‌داری»، «توسعه» و «نابرابری» را تبیین کرده است. تودارو در کتاب «ناسیونالیسم، نژادپرستی و تفکر گسترش فرانسوی»، موضوع مربوط به نئومرکانتیلیسم اقتصادی را در سال‌های بعد از جنگ سرد تبیین می‌کند. بررسی‌های تاریخی - کارکردی مرکانتیلیسم در اقتصاد بین‌الملل نشان می‌دهد که هرگاه اقتصاد

سرمایه‌داری با تحول تکنیکی و تاکتیکی روبه‌رو شود، شکل جدیدی از عدالت به وجود می‌آید.

در نگرش تودارو، هر تحول تکنولوژیک و دگرگونی در ساختار اقتصادی الگوی جدیدی از چگونگی کنش کشورهای سرمایه‌داری در برخورد با مناطق پیرامونی را به وجود می‌آورد. نئومرکانتیلیسم را می‌توان شکل‌های جدیدی از توسعه‌طلبی و استعمار در نظام اقتصادی و سیاسی بین‌المللی بازتولید می‌شود. اقتصاد سیاسی بین‌المللی در عصر نئومرکانتیلیسم، نقش محوری در بازتولید و تثبیت روابط فرادستی - فرودستی را فراهم می‌سازد. در چنین شرایطی، هرگونه ابزار تولید صنعتی و اقتصادی را می‌توان به عنوان نمادی از کنترل جهان دانست (Todorov, 1993: 25).

۱-۳-۲. نقش اقتصادی نئومرکانتیلیسم در کنترل فرهنگ اجتماعی

«استاوریانوس» در مطالعات خود به این موضوع اشاره دارد که اقتصاد سرمایه‌داری با نشانه‌هایی از غارت و کنترل محیط پیرامونی پیوند خورده است. چنین نگرشی مبتنی بر شاخص‌های مربوط به «جامعه‌شناسی فرهنگی» بوده و می‌تواند رابطه بین «اقتصاد سرمایه‌داری» و «کنترل بازارهای جهانی» را منعکس کند. مفهوم عدالت در چنین اندیشه‌ای، نقش مؤثری در نگرش انتقادی استاوریانوس دارد. نئومرکانتیلیسم اقتصادی با بررسی و بهره‌گیری از کلیه شیوه‌ها از قبیل نظامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تمامی امکانات در جهت انباشت سرمایه، کنترل بازارهای سرمایه، تولید و اشتغال ایفای نقش می‌کند.

استاوریانوس تلاش دارد تا مفهوم اقتصاد سرمایه‌داری را بر اساس کنترل محیط پیرامونی تبیین کند. در چنین نگرشی، در اقتصاد سرمایه‌داری هیچ‌گونه نشانه‌ای از عدالت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی وجود نخواهد داشت. نئومرکانتیلیسم اقتصادی با برنامه‌ریزی و تنظیم طرح‌های مدت‌دار، هدف‌های خود را در راستای غارت منابع زیرزمینی و جذب سرمایه‌های مالی و منابع انسانی سایر کشورها به انجام می‌رساند. در این فرآیند، عدالت انضمامی با چالش روبه‌رو شده و زمینه برای ظهور عدالت انتزاعی به وجود می‌آید (استاوریانوس، ۱۳۸۳: ۲۰۵).

۱-۳-۳. نظریه عقلانیت ارتباطی ویلیامز در اقتصاد سیاسی بین‌الملل

«ویلیامز» مفهوم «عقلانیت ارتباطی» را بر اساس الگوی کنش بازیگرانی تبیین می‌کند که می‌تواند نقش مؤثری در سیاست کشورهای سرمایه‌داری و الگوی کنش اقتصادی آنان داشته باشد. ویلیامز کتابی را با عنوان «گفتمان استعمار و نظریه فرا استعماری» درباره چگونگی ایجاد آگاهی کاذب نظام سرمایه‌داری در محیط پیرامونی منتشر کرده است که برخی از ویژگی‌های مربوط به اقتصاد سرمایه‌داری در عصر موجود را منعکس می‌سازد. ویلیامز عقلانیت ارتباطی را در ایجاد نهادهای اقتصادی تبیین می‌کند که توسعه را با آگاهی اجتماعی و بین‌المللی پیوند می‌دهد. در نگرش ویلیامز، نشانه‌هایی از آگاهی کاذب در سیاست جهانی وجود دارد. نئومرکانتیلیسم در فضای عقلانیت ارتباطی از قابلیت لازم برای ایجاد آگاهی کاذب برخوردار است.

در نگرش ویلیامز، می‌توان به این موضوع توجه داشت که «چگونه اقتصاد سرمایه‌داری کنترل همه‌جانبه‌ای را در جامعه، اقتصاد و سیاست جهانی به انجام می‌رساند؟» هرگونه آگاهی می‌تواند نمادهایی را در افکار عمومی بین‌المللی ایجاد کند. در اقتصاد نئومرکانتیلیسم می‌توان جلوه‌هایی از تغییر در «نمادهای استعمار» و «کنش استعماری» در نظام سرمایه‌داری را مشاهده کرد. تغییر در نمادها منجر به ایجاد جاذبه ادراکی در شهروندان می‌شود. در چنین شرایطی است که همواره انگیزه برای تغییر، مصرف و بهینه‌سازی محیط اقتصادی و مصرفی شهروندان به وجود می‌آید. آنچه که به عنوان رابطه استعمارگر مستعمره شکل گرفته را می‌توان انعکاس ضرورت‌های نظام سرمایه‌داری در اقتصاد جهانی دانست (Williams, 1994: 125).

۱-۴. نوآوری پژوهش

موج سوم انقلاب تکنولوژیک منجر به یکپارچه‌سازی جهان نشد. کاستلنز احساس می‌کرد که تحولات تکنولوژیک، عامل مؤثری در شکل‌بندی‌های یکپارچه‌ساز اقتصاد جهانی بوده و عصر اطلاعات را به مثابه محوری‌ترین شاخص مربوط به اقتصاد سرمایه‌داری دانست. ظهور ترامپ نشان داد که هویت‌های جدیدی در حال شکل‌گیری است. چنین هویت‌هایی می‌تواند تأثیر خود را در اقتصاد و سیاست جهانی به‌جا گذارد.

نوآوری مقاله را می‌توان در چگونگی «پیوند عقلانیت ابزاری» و «عدالت انتزاعی» در سیاست و اقتصاد جهانی دانست.

دگرگونی‌های تکنولوژیک شکل خاصی از اقتصاد و سیاست را به وجود می‌آورد. اقتصاد سرمایه‌داری تاکنون توانسته است چندین مرحله دگرگونی‌های ساختاری را فراهم آورد. عقلانیت ابزاری محور اصلی عدالت انتزاعی در سیاست جهانی است. عقلانیت ابزاری با شاخص‌های اثبات‌گرایی پیوند یافته است. یکی از شاخص‌های اصلی اقتصاد سرمایه‌داری را می‌توان بهره‌گیری از عقلانیت ابزاری دانست. به عبارت دیگر، کنترل محیط امنیتی بدون توجه به عقلانیت ابزاری امکان‌پذیر نخواهد بود. این امر تاثیر خود را در تولید اقتصادی و کنترل محیط امنیتی بجا گذاشته است.

در عصر نئومرکانتیلیسم، شکل و شیوه تعامل نظام سرمایه‌داری با محیط پیرامونی آن ماهیت عقلانی پیدا می‌کند. عقلانیت اقتصادی، از یک سو دارای ماهیت ابزاری بوده و از سوی دیگر با شاخص‌هایی از کنش ارتباطی پیوند می‌یابد. تغییرات دائمی در حوزه‌های یادشده را می‌توان به عنوان اصلی‌ترین دلایل دگرگونی در نمادهای نظام سرمایه‌داری دانست. یکی از دلایل تداوم و پیچیده شدن نظام فرادستی در اقتصاد سرمایه‌داری را می‌توان بهره‌گیری از الگوهای مبتنی بر محاسبه در تولید اقتصادی دانست. بنابراین بدون توجه به مولفه‌هایی از جمله محاسبه‌گرایی و پیش‌بینی‌پذیری حوادث، اقتصاد سرمایه‌داری از تداوم چندانی برخوردار نمی‌شود.

یکی از شاخص‌های اصلی اقتصاد نئومرکانتیلیسم را می‌توان بهره‌گیری از روش‌هایی دانست که منجر به تنوع در کالاهای اقتصادی می‌شود. یکی از روش‌های عبور از بحران اقتصادی را می‌توان تولید کالاهایی دانست که از مطلوبیت و تنوع فزاینده برخوردارند. این امر را می‌توان در ارتباط با کالاهای خدماتی در اقتصاد سرمایه‌داری مورد ملاحظه قرار داد. تنوع کالاهای تولیدی یکی از دلایل اصلی تداوم نظام فرادستی در اقتصاد سرمایه‌داری محسوب می‌شود. شیوه‌های عملی نئومرکانتیلیسم برای دسترسی و رسیدن به مقاصدش حاصل می‌شود.

۲. جامعه شبکه‌ای و اقتصاد نئومرکانتیلیستی

اقتصاد نئومرکانتیلیستی محور اصلی تولید فراصنعتی شده است. آگاهی، داده‌های اطلاعاتی و نرم‌افزار را می‌توان زیربنای عقلانیت ابزاری در فضای موج سوم اقتصاد سرمایه‌داری دانست. تولید ابزارهای جدید اقتصادی نمادی از گسترش سرمایه‌داری به حوزه‌های مختلف منطقه‌ای محسوب می‌شود. به کارگیری ابزارهای جدید اقتصادی، زمینه لازم برای تولید کالاهایی را به وجود آورد که از قابلیت لازم برای کنترل ادراک، جامعه، آگاهی، تولید، توزیع و مصرف اقتصادی برخوردار است.

عقلانیت ابزاری از قابلیت لازم برای بهره‌گیری از سازوکارهای «عقلانیت ارتباطی» برخوردار بوده و با آن رابطه مستقیم برقرار می‌سازد. بعد از اینکه کنترل نظامی انجام شد، زمینه برای بهره‌گیری از ابزارهای اقتصادی و فرهنگی برای کنترل موثر منطقه فراهم می‌شد. هرگونه تحول در ساختار و فرآیند اقتصاد سرمایه‌داری می‌تواند زمینه‌های لازم برای دگرگونی در شکل بندی استعمار را منعکس سازد. تغییر در شکل‌بندی‌های اقتصاد سرمایه‌داری به مفهوم پذیرش واقعیت‌های جدیدی است که تکنولوژی در روابط اقتصادی و سازمان تولید ایجاد می‌کند (واعظی، ۱۳۸۸: ۷۰).

جامعه شبکه‌ای می‌تواند زمینه لازم برای پیوند حوزه‌های مختلف تولید، توزیع و کنترل ذهن در اقتصاد سرمایه‌داری را به وجود آورد. تحقق این امر، هزینه‌های زیادی برای کشورهای سرمایه‌داری دارد، اما منافع اقتصادی قابل توجهی را نیز برای نظام سرمایه‌داری بوجود می‌آورد. در چنین شرایطی تلاش می‌شود تا از الگوی غیرمستقیم کنترل استفاده شود. اما اگر چنین فرایندی به نتیجه مطلوب منجر نشود، در آن شرایط زمینه برای ضربه‌پذیر بودن اقتصاد سیاسی بین‌المللی به وجود می‌آید. نئومرکانتیلیسم از قابلیت لازم برای کنترل ذهن و ادراک شهروندان در فضای تولید انبوه و مصرف انبوه برخوردار است (Lacey, 2009:25).

۲-۱. شبکه‌سازی تولید و مصرف در اقتصاد نئومرکانتیلیستی

جامعه شبکه‌ای تاثیر خود را در یکپارچه‌سازی تولید، توزیع و مصرف به جا می‌گذارد. رسانه‌ها در جامعه شبکه‌ای نقش یکپارچه‌ساز قالب‌های ذهنی و ادراکی را عهده‌دار

هستند. اگرچه رسانه‌ها در مرحله آغازین تحول جامعه شبکه‌ای منجر به ظهور هویت به‌مثابه تضادهای سیاسی و راهبردی می‌شوند، اما در نهایت از قابلیت لازم برای یکپارچه‌سازی تفکر تولیدی و توزیعی برخوردارند. عدالت انتزاعی از این ویژگی برخوردار است که می‌تواند زمینه‌های لازم برای یکپارچه‌سازی تولید اقتصادی را به وجود آورد.

ویژگی اصلی جامعه شبکه‌ای و اقتصاد اطلاعاتی را می‌توان گسترش شبکه‌های تولید و پیوند آن با سازوکارهای مصرف‌گرایی اجتماعی دانست. ابزارهای ارتباطی، زمینه شکل‌گیری جامعه مصرفی را به وجود می‌آورد. یکی از شاخص‌های معرفت‌شناسانه نئومرکانتلیسم را می‌توان ایجاد ذهنیت و ادراکی دانست که منجر به مشروعیت‌پنداری در مقابل اقدامات نظامی و امنیتی گردد. کنترل محیط امنیتی از طریق فرایندهایی انجام می‌گیرد که مشروعیت‌کنش نظامی و کنترل امنیتی را فراهم می‌سازد. در الگوی مرکانتیلیستی، ابزار نظامی کارکرد خود را از دست داده و زمینه ایجاد هراس و تغییر دائمی در ذهنیت شهروندان را به وجود آورده است.

پایان جنگ سرد شکل جدیدی از امنیت و مخاطرات امنیتی را به وجود آورد. در روزهای بعد از جنگ سرد، جورج بوش پدر و میخائیل گورباچف با شکل‌گیری نظم نوین جهانی موافقت کردند. نظم نوین جهانی مبتنی بر مشارکت دو قدرت بزرگ جهانی بوده است. وظیفه اصلی آمریکا در این دوران را باید حفظ و گسترش امنیت جهانی دانست. دستور کار امنیتی آمریکا ایجاد ثبات، امنیت و رفاه بوده است. حمایت از کشورهای فقیر، مشارکت در بحران‌های امنیتی بالکان و تلاش برای ایجاد ثبات را می‌توان در زمره مؤلفه‌هایی دانست که سیاست امنیتی آمریکا را شکل می‌داد.

بخش قابل توجهی از سیاست منطقه‌ای آمریکا ماهیت اقتصادی دارد. نفت را باید در زمره کالاهای راهبردی برای نظام جهانی دانست که آمریکا آن را کنترل می‌کند. مقابله با برخی از منازعات فرقه‌ای، چالش‌های جدیدی را برای محیط منطقه‌ای به وجود آورده که آمریکا با شکل‌گیری و گسترش آن مقابله می‌کند. محیط امنیتی خاورمیانه با نشانه‌هایی از هرج و مرج همراه است. مصرف‌کنندگان نفت و انرژی نیاز قابل توجهی به منابع این منطقه حساس جهانی دارند. سیاست‌های آمریکا در محیط منطقه‌ای به‌ویژه خاورمیانه و

شمال آفریقا منجر به هزینه‌های زیادی گردیده که سایر کشورها مشارکت مؤثری در آن نداشته و این امر مخاطرات امنیتی آمریکا در آینده را افزایش خواهد داد.

شبکه را می‌توان نشانه بنیادین اقتصاد نئومرکانتیلیستی دانست. چنین اقتصادی نیازمند یکپارچه‌سازی جهت‌گیری تولیدی، اقتصاد فراصنعتی و تجارت است. چنین اقتصادی شکل خاصی از عدالت را براساس سازوکارهای تولیدی و توزیعی هر جامعه ایجاد می‌کند. اندیشه کنفوسیوسی، انضباط سازمانی و تحرک جامعه چینی با اقتدارگرایی سیاسی پیوند یافته و زمینه لازم برای نقش‌یابی چین در اقتصاد جهانی را به وجود آورده است. در جامعه شبکه‌ای، هر کشوری براساس مزیت نسبی خود به مازاد تولیدی، مصرفی و یا مبادله‌ای دست می‌یابد.

به همان‌گونه‌ای که ساختار تولید از قابلیت شبکه‌ای برخوردار است، مصرف نیز براساس نشانه‌هایی از شبکه سازماندهی می‌شود. نظام سرمایه‌داری تلاش دارد تا مشروعیت‌پنداری و جاذبه را به عنوان زیربنای اصلی کنش عملیاتی برای تامین منافع ملی قدرت‌های بزرگ فراهم آورد. در عصر نئومرکانتلیسم هرگونه به‌کارگیری نیروی نظامی تفسیر و ماهیت تدافعی پیدا می‌کند. نظام سرمایه‌داری در عصر شبکه‌ای درصدد است تا اقتصاد و ذهنیت اقتصادی کشورها را در قالب سرمایه مالی و اقتصاد شبکه‌ای کنترل کند.

۲-۲. ظهور پیرامون‌های جدید در اقتصاد نئومرکانتیلیستی

شکل‌بندی اقتصادی براساس رویکرد مرکز و پیرامون را می‌توان زیرساخت بنیادین اقتصاد صنعتی موج دوم دانست. در این دوران، زمینه برای گسترش اقتصادی در پیرامون به وجود آمد. «یوهان گالتونگ» نظریه مرکز پیرامون را به چهار بخش مرکز، مرکز، مرکز پیرامون، پیرامون پیرامون و پیرامون مرکز تقسیم کرد. هر یک از اجزای یادشده بخشی از اقتصاد سرمایه‌داری موج دوم انقلاب صنعتی محسوب می‌شد. سرمایه‌گذاری مرکز مرکز عموماً در حوزه مرکز پیرامون شکل می‌گرفت.

موضوع عدالت انتزاعی از این جهت اهمیت دارد که مبتنی بر ضرورت‌های اقتصاد و سیاست جهانی خواهد بود. چنین ضرورت‌هایی به این موضوع اشاره دارد که هر بازیگر

بین‌المللی باید بتواند نقش همکاری‌جویانه برای ایجاد موازنه مصرف و درآمد در محیط منطقه‌ای ایفا کند. ضرورت‌های اقتصادی عصر نئومرکانتیلیستی ایجاب می‌کند که همکاری‌های منطقه‌ای سازنده‌تری در روابط قدرت‌های بزرگ و بازیگران منطقه‌ای به وجود آید. جوزف بایدن چنین فرآیندی را به‌عنوان بخشی از ضرورت اقتصادی عصر موجود می‌داند. براساس نگرش بایدن هر یک از بازیگران جهانی می‌بایست برای کنترل چالش‌های امنیتی از سازوکارهای همکاری سودمند و سازمان‌یافته با کشورهای پیرامونی استفاده نمایند (Biden, 2020: 7).

۱۹۹

اقتصاد سیاسی توسعه را می‌توان بخشی از ضرورت‌های نئومرکانتلیسم اقتصادی دانست که براساس نشانه‌هایی از سرمایه‌گذاری، انتقال مدیریت و ایجاد شبکه‌های ترکیبی حاصل می‌شود. اقتصاد سیاسی جدید تاثیر خود را در شکل‌نویسی از همکاری‌های اجتماعی و فرهنگی به جا می‌گذارد. پیامدهای نئومرکانتلیسم اقتصادی را می‌توان براساس نشانه‌هایی از سست کردن پایه‌های وحدت ملی، تشدید اختلافات داخلی، بی‌تفاوت ساختن مردم نسبت به فرهنگ و هویت ملی دانست (پژویان، کاشی و جهرمی، ۱۳۸۷: ۵).

ساختار اقتصاد صنعتی موج دوم پیرامون‌های خود را براساس مزیت نسبی بازیگران و چگونگی نقش آنان در اقتصاد جهانی بازتولید می‌ساخت. کشورهای پیرامونی براساس قابلیت خود به دو حوزه فرعی «مرکز پیرامون» و «پیرامون پیرامون» تقسیم می‌شدند. جامعه شبکه‌ای معادله مرکز پیرامون موج دوم انقلاب صنعتی را دگرگون ساخت. جامعه شبکه‌ای توانست شرایطی را به وجود آورد که براساس آن پیرامون‌های جدید را در شبکه‌های تولیدی، توزیعی و مبادله‌ای سازماندهی کند.

جهان پس از جنگ سرد، تجربه مناقشه قدرت‌های بزرگ را نداشته است. در صورت بازگشت این مناقشه، شکل جدیدی از منازعات در روابط قدرت‌های بزرگ ایجاد می‌شود. موضوعات منطقه‌ای به‌عنوان دغدغه اصلی قدرت‌های بزرگ محسوب شده که چنین رویکردی به‌عنوان زیربنای همکاری‌های آینده آمریکا و اروپا با چین را فراهم می‌سازد. آنچه که ساموئل هانتینگتون در کتاب برخورد تمدن‌ها مطرح نمود، هم‌اکنون ماهیت حاشیه‌ای پیدا کرده و به‌موازات رویارویی درون‌تمدنی کشورهای

اسلامی در خاورمیانه، زمینه برای تداوم همکاری‌های آمریکا با کشورهای چین و هند را اجتناب‌ناپذیر ساخته است.

اگر سیاستگذاری اقتصادی و راهبردی چین معطوف به گسترش تعارض با جهان غرب باشد، زمینه برای فاصله گرفتن راهبردی چین از اقتصاد جهانی، نظام سرمایه‌داری و ثبات منطقه‌ای به وجود می‌آید. ظهور پیرامون‌های جدید را می‌توان در آسیای شرقی و آمریکای جنوبی مشاهده کرد. در جامعه شبکه‌ای، اقتصاد نئومرکانتیلیستی توانست پیرامون‌های جدید را سازماندهی کند. در این فرآیند، مجموعه‌های اقتصادی همانند آسه‌آن نه تنها از قابلیت اقتصادی بیشتری برخوردار شدند، بلکه زیرساخت‌های منطقه‌گرایی جدید را به وجود آوردند. در نگرش ریچموند زمینه برای ظهور رقابت‌های ساختاری جدید بین قدرت‌های بزرگ به وجود آمده است. اگرچه نظامی‌گری در «فضا» ادامه دارد، اما رقابت‌های اقتصادی ماهیت شبکه‌ای خواهد داشت (Richmond, 2019: 219).

۲-۳. همکاری‌های سازنده و چندجانبه‌گرا در اقتصاد نئومرکانتیلیستی

اقتصاد نئومرکانتیلیستی می‌تواند زمینه‌های لازم برای توزیع متوازن براساس قابلیت‌های در حال ظهور کشورهایی را به وجود آورد که از انگیزه و قابلیت لازم برای نقش‌یابی اقتصاد جهانی برخوردارند. پیرامون جدید مبتنی بر تلاش برخی از بازیگران سیاست جهانی برای تغییر در معادله تولید، توزیع و مصرف جهانی است. چین در زمره چنین بازیگرانی محسوب می‌شود. ویژگی اصلی چین آن است که از یک سو در ساختار اقتصاد جهانی و نظام نئومرکانتیلیستی ادغام و نهادینه شده و از سوی دیگر تلاش دارد تا موقعیت خود به‌عنوان بازیگر جدید جهانی در نظام موازنه قدرت را بازتولید کند.

پیرامون جدید در اقتصاد نئومرکانتیلیستی دارای روابط سلسله‌مراتبی با مرکز نخواهد بود. جامعه شبکه‌ای از قابلیت لازم برای همبسته‌سازی سازمان تولید در سطوح مختلف جغرافیایی و اقتصادی برخوردار است. پیرامون جدید براساس نشانه‌هایی از همبستگی و ادغام مرحله‌ای نقش خود را در فضای پیرامون شبکه‌ای شده ایفا می‌کند. پیرامون جدید

طیف گسترده‌ای از کشورها را در بر گرفته است. ویژگی اصلی اقتصاد نئومرکانتیلیستی آن است که از قابلیت لازم برای پیوند با ساخت‌های مختلف قدرت برخوردار است. الگوی رفتار راهبردی چین عمدتاً معطوف به اتخاذ سازوکارهایی برای «همکاری سازنده» و «رقابت غیرحساسیت‌برانگیز» خواهد بود. محور اصلی رفتار چین در نظام جهانی برای ظهور مسالمت‌آمیز را باید بهره‌گیری از «لیبرالیسم بازار» و «سازوکارهای اقتصاد سرمایه‌داری» دانست. تاکنون بخش قابل توجهی از الگوی کنش راهبردی چین در ارتباط با موضوعاتی همانند «معاهده منع تکثیر هسته‌ای» و «مقابله با تروریسم» مشابهت زیادی با آمریکا داشته است. در سال‌های بعد از جنگ سرد، ادبیات سیاسی چین هیچ‌گونه نشانه‌ای مبتنی بر مقابله با «قدرت‌های هژمونیک» و «مقابله با نظام سلطه» در سیاست جهانی نبوده است.

وابستگی متقابل زمینه‌های لازم برای مشارکت چین و آمریکا در اقتصاد جهانی را به‌وجود می‌آورد. مشارکت آنان در سازمان تجارت جهانی و جامعه «همکاری‌های مشترک اقتصادی آسیا و پاسیفیک» موسوم به اپک، زمینه ایجاد ثبات جهانی را به‌وجود می‌آورد. وابستگی متقابل اقتصادی در عصر جهانی شدن نشانه‌هایی از بازدارندگی در برابر رویارویی و تهدیدات نهفته کشورها را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. دنیای جهانی‌شده واقعیات، آمریکا و چین را به اتحادی می‌کشاند که ملاحظات ژئوپلیتیک به‌تنهایی نمی‌تواند آن را توجیه کند.

شاخص‌های اصلی اقتصاد نئومرکانتیلیسم را می‌توان در تولید کالاهایی دانست که در جامعه شبکه‌ای به کار گرفته می‌شود. تولید اقتصادی در پیرامون و گسترش بازارهای چندملیتی ویژگی اصلی اقتصاد عصر نئومرکانتیلیسم خواهد بود. کنترل امنیتی در دوران مرکانتیلیسم ماهیت خشونت‌آمیز داشت. نشانه‌شناسی کنترل در این دوران بر اساس شدت و گستره سرکوب مورد ارزیابی قرار می‌گرفت. به همین دلیل است که قدرت‌های بزرگ از ابزارهایی بهره می‌گرفتند که خشونت را در ذهنیت و انگاره تحلیلی شهروندان نهادینه نماید.

۳. عدالت انتزاعی در اقتصاد نئومرکانتیلیستی

هر نوع شکل‌بندی اقتصادی براساس قالب‌های مشخصی از ایدئولوژی و آگاهی حاصل می‌شود. ایدئولوژی اقتصاد سرمایه‌داری حداکثرسازی سود در نظام جهانی است. به همان‌گونه‌ای که ایدئولوژی نئومرکانتیلیسم را می‌توان محور اصلی سازماندهی امنیت دست‌نشانده دانست. درک تحولات امنیت در ساختار نئومرکانتیلیسم صرفاً در شرایطی امکان‌پذیر است که تفاوت آن را با شکل‌بندی‌های قدرت و امنیت در دوران‌های گذشته بدانیم. چنین تفاوت‌هایی نشان می‌دهد که الگوی کنترل امنیتی در دوران‌های مختلف تاریخی در حال تغییر و دگرگونی است. جورج سانتایانا، فیلسوف آمریکایی قرن بیستم، می‌نویسد: «کسانی که نمی‌توانند گذشته را به خاطر آورند محکوم به تکرار آنند. گذشته همواره دورنمای آینده را شکل می‌دهد» (Trivedi, 1993: 24).

ظهور نشانه‌هایی از عدالت در تاریخ صرفاً مجموعه‌ای از رویدادهای مربوط به گذشته نیست که در مدرسه آموخته و به زودی فراموش می‌کنیم. تاریخ، دست‌کم تا حدودی، طرحی کلی برای درک چگونگی کنش و واکنش‌ها در حال و آینده است. شاید حقیقت این سخن حکیمانه سانتایانا در هیچ‌جا آشکارتر از تاریخ طولانی استعمارگری و بعدها در نظام مرکانتیلیستی و نئومرکانتیلیستی که اکنون به یک الگو و الگوریتم فراگیر بدل شده نمایان و مشهود نباشد. استعمارگری، مرکانتیلیسم و نظام نئومرکانتیلیستی چنان پیوند نزدیکی با هم دارند که مشکل بتوان یکی را بدون دیگری در تبیین اقتصاد نئومرکانتیلیستی و عدالت جهانی تبیین کرد.

۳-۱. عدالت انتزاعی و عقلانیت ارتباطی سیاست جهانی

سیاست و اقتصاد جهانی در دوران بعد از جنگ سرد بر اساس شکل خاصی از عدالت نهادگرا سازماندهی شده است. در این مقاله، عدالت نهادگرا بر اساس نشانه‌هایی از عقلانیت ارتباطی شکل گرفته است. اقتصاد سرمایه‌داری در عصر جامعه شبکه‌ای و اطلاعات از قابلیت لازم برای گسترش عقلانیت ارتباطی برخوردار شده است. تنوع در کالاهای اقتصادی نظام سرمایه‌داری را می‌توان یکی از عوامل و نشانه‌های تداوم ساختار

اقتصاد جهانی و کنترل همه جانبه اندیشه و کنش اجتماعی دانست. عدالت انتزاعی با شاخص‌هایی همانند متنوع‌سازی ابزار تولیدی و کالاهای اقتصادی پیوند یافته است. اولین و اصلی‌ترین شاخص نئومرکانتیلیسم را می‌توان در مازاد اقتصادی دانست. دومین شاخص آن در چگونگی کنترل محیط اجتماعی و بین‌المللی قابل ملاحظه می‌باشد. عقلانیت ارتباطی می‌تواند زمینه همبسته‌سازی نیروهای اجتماعی و ظهور قالب‌های هنجاری جدید را به وجود آورد. در چنین شرایطی می‌توان به شبکه‌های اطلاعاتی و رسانه‌ای اشاره داشت که هر یک تلاش دارند تا زمینه یکپارچه‌سازی قالب‌های ادراکی درباره سیاست، قدرت، مصرف و اقتصاد را به وجود آورند. غول‌های خبری همانند مجموعه رابرت مرداک، انعکاس چنین ضرورتی در تداوم و پیچیده شدن اقتصاد سرمایه‌داری در عصر نئومرکانتیلیسم محسوب می‌شود (Brenon and Donelli, 2019: 515).

۲-۳. عدالت انتزاعی و سرمایه‌گذاری در پیرامون

یکی از شاخص‌های اصلی نئومرکانتیلیسم اقتصادی را می‌توان سرمایه‌گذاری در محیط پیرامونی دانست. هرگونه سرمایه‌گذاری آثار و پیامد اقتصادی خود را در جامعه هدف به جا می‌گذارد. اقتصاد نئومرکانتیلیستی از قابلیت لازم برای ایجاد شبکه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی برخوردار است. هدف اصلی اقتصاد نئومرکانتیلیسم را می‌توان یکپارچه‌سازی نظام جهانی براساس شکل‌بندی‌های سلسله‌مراتبی دانست. در نگرش نئومرکانتیلیستی هر بازیگر می‌تواند زمینه لازم برای ایفای نقش ساختاری را ایفا کند. ایفای هر نقشی براساس سلسله‌مراتب قدرت و چگونگی تقسیم کار بین‌المللی انجام می‌پذیرد.

اقتصاد نئومرکانتیلیستی از قابلیت لازم در عصر شبکه‌ای برای سازماندهی شبکه‌های تولید، توزیع، تبلیغات و یکپارچه‌سازی فرهنگی برخوردار است. یکپارچه‌سازی در تولید اقتصادی، زمینه لازم برای یکپارچه‌سازی فرهنگی و کنش اجتماعی را فراهم می‌سازد. جامعه شبکه‌ای در اقتصاد نئومرکانتیلیستی می‌تواند زمینه کنترل محیط پیرامونی را از طریق سازوکارهای تولیدی و توزیعی به وجود آورد. کنترل بازار و شهروندان در

سال‌های اولیه گسترش اقتصاد سرمایه داری ماهیت ابزاری داشته و معطوف به سرکوب نظامی بوده است.

نقش‌یابی جامعه شبکه‌ای در اقتصاد نئومرکانتیلیستی به گونه‌ای تدریجی با تغییر روبرو می‌شود. بازیگران جدیدی وارد عرصه تولید اقتصادی می‌شود. نقش‌یابی هر یک از بازیگران اولاً براساس مزیت نسبی قرار دارد، ثانياً بر مبنای تنوع بازیگران معنا پیدا می‌کند. الگوهای نرم‌افزاری از اهمیت بیشتری در تولید اقتصادی برخوردار شدند. دگرگونی‌های ابزاری آثار خود را در تولید اقتصادی و کنترل امنیتی بجا گذاشته است. انقلاب صنعتی، نقطه عطف تحول در تولید اقتصادی و کنترل امنیتی محسوب می‌شود.

جامعه شبکه‌ای زیرساخت‌های اقتصاد سیاسی بین‌المللی را تحت‌تاثیر قرار می‌دهد. موج سوم انقلاب تکنولوژیک عامل اصلی شکل‌گیری سازمان تولید یعنی جامعه شبکه‌ای است. چنین فرآیندی بیانگر آن است که نظام مرکانتیلیستی تحت‌تاثیر تحولات ابزاری قرار می‌گیرد. انقلاب صنعتی در قرن ۱۸ ماهیت استعمار و مرکانتیلیسم را دگرگون نمود. به این ترتیب، استعمار کهن تا اواخر قرن نوزدهم، استمرار یافت. اینکه کشورهای استعمارگر غربی شیوه‌ای نوین را به مرحله اجرا نهادند که سیاست نئوکلاسیستی یا استعمار نو نامیده شد. در استعمار نو، استفاده از نیروهای مزدور و وابسته بومی برای اداره منطقه زیرسلطه، جایگزین لشگرکشی و اشغال نظامی گردید (تفضلی، ۱۳۸۸: ۵۴).

۴. مصرف‌گرایی اقتصادی و امنیت اجتماعی شبکه‌ای شده

یکی از ویژگی‌های اصلی موج سوم انقلاب تکنولوژیک را می‌توان در ارتباط با سازوکارهایی جستجو نمود که منجر به امنیت اجتماعی شبکه‌ای شده می‌شود. امنیت اجتماعی تحت‌تاثیر چگونگی توزیع اقتصادی و حمایت عمومی حکمرانی خوب حاصل می‌شود. مصرف‌گرایی اقتصادی یکی از ضرورت‌های تداوم اقتصاد سرمایه‌داری براساس معادله تولید، توزیع و مصرف می‌باشد. هر یک از نظریه‌پردازان در دوران‌های مختلف تاریخی، شکل خاصی از مصرف‌گرایی را تبیین نمودند.

مصرف‌گرایی اوایل قرن ۲۰ تحت‌تأثیر نظریات جان هابسون ماهیت لیبرالی دارد. در نگرش هابسون اگر اقتصاد سرمایه‌داری زمینه مصرف‌نامکفی را به وجود آورد، در آن شرایط به امپریالیسم تبدیل می‌شود. نظریه امپریالیسم جان هابسون زودتر از نظریه‌پردازان دیگری همانند رزا لوکزامبورگ، هیلفردینگ، شومپتر و لنین ارائه شده است. هابسون توانست شکل جدیدی از اقتصاد سرمایه‌داری را بازتولید کند که مبتنی بر تولید اقتصادی و مصرف سازمان‌یافته برای تولید دقیق‌تر و سازمان‌یافته‌تر باشد. مصرف‌گرایی جدید ضرورت‌های همکاری در هم‌تئیده قدرت‌های بزرگ به ویژه آمریکا و روسیه در چارچوب اقتصاد نئومرکانتیلیستی را به وجود می‌آورد (Rumer, Sokolsky and Weiss, 2017: 38).

چگونگی توزیع سرمایه در گردش، توزیع کالا و در اقتصاد مرکانتیلیستی به گونه‌ای تدریجی ارتقا پیدا کرده و منجر به ساختار شبکه‌ای شده است. ساختار اقتصاد شبکه‌ای، کارآمدی اندیشه‌های نئولیبرالی را کاهش داد. نئولیبرال‌ها بر این اعتقادند که قدرت در نقطه‌ی مقابل خشونت قرار دارد. بنابراین، نئومرکانتیلیسم اقتصادی توانست ابزارهای رفتار و کنش خود را بازسازی و ترمیم نماید. گسترش ابزارهای ارتباطی در اقتصاد سرمایه‌داری را می‌توان به عنوان آخرین بخش تحول در نظام مستعمراتی دانست. در دوران جدید موضوع انسان‌گرایی، در اندیشه پسا استعماری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده است. تفاسیر مختلفی در رابطه با انسان‌گرایی اقتصادی ارائه شده است. تولید اقتصادی در پیرامون و گسترش نهادهای جامعه مدنی نه تنها منجر به آگاهی کاذب در ذهنیت شهروندان و نهادهای اقتصادی همانند سندیکاها و احزاب انتقادی گردیده، بلکه اندیشه‌های مارکسیسم پسا ساختارگرا را بازتولید نموده که براساس آن مشروعیت اقتصاد جهانی حاصل می‌شود. عدالت انتزاعی نشانه‌هایی از مصرف‌گرایی را فراهم می‌سازد. عدالت انتزاعی می‌تواند زیرساخت‌های لازم برای تولید اندیشه‌های اجتماعی و فرهنگی جدید را به وجود آورد.

در چنین فرآیندی، مصرف‌گرایی گسترش پیدا می‌کند. اولین بار «جان هابسون» نظریه «مصرف نامکفی» را برای عبور نظام سرمایه‌داری از بحران‌های سیکلی ارائه داد. در مرحله دوم، والت روستو نظریه «جامعه مصرف‌انبوه» را به عنوان نهایت

اجتناب‌ناپذیر نوسازی مطرح نمود. در اقتصاد نئومرکانتیلیستی شکل جدیدی از مصرف‌گرایی ظهور پیدا کرده که منجر به تغییر در سبک زندگی می‌شود. استعمار فرانسه و منطقه‌گرایی نوین، مبتنی بر تغییر در جهان‌بینی، فرهنگ، باورها، بینش‌ها، نگرش‌های سیاسی و فرهنگی حاصل شده است.

مصرف‌گرایی جدید زمینه بازتولید «عدالت انتزاعی» را به وجود می‌آورد. عدالت انتزاعی به مفهوم شرایطی است که اقتصاد سیاسی کشورها در پیوند با اقتصاد جهانی از رشد اقتصادی برخوردار می‌شوند. رشد اقتصادی می‌تواند زمینه لازم برای همکاری‌های چندجانبه کشورهای پیرامون با مرکز را به وجود آورد. با بهره‌گیری از تکنولوژی‌های پیشرفته و فناوری‌های مدرن اطلاعاتی و ارتباطی، در جهت تغییر نامرئی و نامحسوس فرهنگ و هویت ملت‌ها، پایه‌ریزی گردیده است.

نئومرکانتلیسم اقتصادی پیوند همه‌جانبه‌ای با مدرنیته به عنوان نماد سرمایه‌داری دارد. نئومرکانتلیسم در جستجوی سازوکارهای جدیدی برای کنترل غیرمحسوس، موثر و ساختاری محیط پیرامونی خواهد بود. بنابراین طبیعی به نظر می‌رسد که انسان‌شناسی پسا استعماری ماهیت یکپارچه‌ساز داشته و منجر به عام‌گرایی در اقتصاد و سیاست کشورهای پیرامونی می‌شود. عام‌گرایی اقتصادی می‌تواند شکل جدیدی از همبستگی اجتماعی را ایجاد کند که مبتنی بر نابرابری است. نابرابری نئومرکانتلیسم اقتصادی براساس سازوکارهایی همانند سرمایه‌گذاری، تقسیم بین‌المللی کار و انتقال تکنولوژی حاصل می‌شود (Gilory, 1993: 41).

۴-۱. آگاهی کاذب و مصرف‌گرایی شبکه‌ای

مصرف‌گرایی در اقتصاد نئومرکانتیلیستی اولاً ماهیت انبوه و فراگیر دارد. ثانیاً با نشانه‌هایی از کنش شبکه‌ای مصرف‌کنندگان پیوند می‌یابد. تکنولوژی موج سوم انقلاب صنعتی که مبتنی بر اقتصاد اطلاعاتی است، زمینه «انبساط تخیل» شهروندان را به وجود می‌آورد. در فضای انبساط تخیلی شهروندان زمینه برای افزایش مصرف حاصل می‌شود. تجربه شهروندان از مصرف‌گرایی به دیگران منتقل گردیده و این امر منجر به ظهور

شکل جدیدی از آگاهی کاذب می‌گردد که عامل موثری در ظهور مصرف‌گرایی شبکه‌ای است.

مصرف‌گرایی شبکه‌ای در اقتصاد نئومرکانتلیسم مبتنی بر ابزارهای ارتباطی، هنجاری، نهادی و اقتصادی است. نظام سرمایه‌داری از طریق سازوکارهای تبلیغات شبکه‌ای و فضای مجازی می‌تواند موقعیت خود را ترمیم و چالش‌های محیطی خود را بازسازی کند. هرگونه تحول در ساختار اقتصاد جهانی توانسته است شکل‌های جدیدی از حل و فصل منازعه را در حوزه‌های مختلف جغرافیایی ایجاد کند. مصرف‌گرایی شبکه‌ای در عصر نئومرکانتلیسم مبتنی بر سازوکارهای کنترل غیرمستقیم محیط، بازیگران و نظام‌های سیاسی در محیط پیرامونی خواهد بود.

کنترل محیط اجتماعی در نگرش اقتصاد نئومرکانتلیسم بر اساس سازماندهی فرایندهای تولید و مصرف انجام می‌گیرد. بنابراین هرگونه مصرف‌گرایی ماهیت انبوه و فراگیر پیدا می‌کند. اقتصاد نئومرکانتلیستی دارای شاخص‌های فرایندها بوده که منجر به حداکثرسازی تولید و مصرف خواهد بود. رویکرد شبکه‌ای در فضای فرآیندی حاصل می‌شود. بین تولید اقتصادی و احساس نیاز برای مصرف فاصله محدودی وجود دارد. علت آن را باید در آگاهی کاذب دانست که تاثیر خود را در فضای اجتماعی به جا می‌گذارد.

۴-۲. برندسازی و بازاریابی شبکه‌ای

مصرف‌گرایی شبکه‌ای شده مبتنی بر نشانه‌هایی از برندسازی و بازاریابی شبکه‌ای خواهد بود. اقتصاد شبکه‌ای براساس بازاریابی و تولید انبوه حاصل می‌شود. بخش قابل توجهی از جنبش‌های اجتماعی جدید با موضوع برندسازی پیوند یافته است. جنبش‌های اجتماعی برای پیگیری اهداف مشخصی در اقتصاد سیاسی شکل گرفته، انتظارات و قالب‌های ادراکی شهروندان را منعکس می‌سازد. جامعه مدنی با انگاره‌های مختلفی از کنترل سیاسی پیوند یافته و منجر به ظهور نشانه‌هایی از پیوند قدرت اجتماعی، تولید اقتصادی و نیروهای اقتصاد بین‌الملل گردیده است. «سون» در مطالعات اقتصادی خود به این موضوع اشاره دارد که برندسازی در شرایطی حاصل می‌شود که زمینه‌هایی در

۲۰۷

پژوهش‌های بین‌المللی
روابط بین‌الملل

موج سوم انقلاب
تکنولوژی-ک،
نئومرکانتلیسم
اقتصادی و عدالت
انتزاعی

فضای بین‌المللی شدن سرمایه‌داری فراهم شود. چنین رویکردی به مفهوم آن است که اقتصاد جهانی با نشانه‌هایی از رقابت همراه بوده، اما چنین رقابت‌هایی منجر به تضادهای ساختاری نخواهد شد (Sune 2019: 369).

اقتصاد و هنجارهای اجتماعی در فضای شبکه‌ای براساس برندسازی، تبلیغات رسانه‌ای و بازاریابی شبکه‌ای انعکاس پیدا کرده است. تحلیل پسااستعماری میشل فوکو در ارتباط با نظام سرمایه‌داری را می‌توان براساس رهیافت او از «دانش‌های تحت انقیاد» تبیین نمود که مبتنی بر مصرف‌گرایی شبکه‌ای است. مصرف‌گرایی شبکه‌ای شکل جدیدی از جنبش‌های اجتماعی جدید را به وجود می‌آورد که ماهیت غیرساختاری دارد. میشل فوکو تلاش داشت تا جلوه‌هایی از سلسله مراتب دانش را در روابط نظام سرمایه‌داری و کشورهای مستعمره شده را ارائه دهد.

علاوه بر میشل فوکو نظریه‌پردازانی همانند «کوهن» تلاش داشتند تا رابطه ارگانیک و در هم تنیده بین مصرف‌گرایی آگاهی کاذب و کنترل خشونت تولید تبیین نمایند. کوهن به این موضوع اشاره دارد که مصرف‌گرایی منجر به کنترل خشونت شده است. اگرچه فوکو به این مساله اشاره دارد که مصرف‌گرایی شکل جدیدی از خشونت اجتماعی و اقتصادی نظام سرمایه‌داری علیه شهروندان است. درحالی‌که کوهن، مصرف‌گرایی را به‌عنوان تاکتیک نظام سرمایه‌داری برای افزایش مصرف، پویایی تکنولوژیک و بهینه‌سازی رابطه شهروندان با حکومت در قالب کنترل خشونت و حکمرانی کنترل‌شده می‌داند (Cohen, 1993: 166).

اندیشه‌های «سوزان شریدان» نماد دیگری از نشانه‌شناسی ساختار اجتماعی پسا استعمارگرایی ساختاری است که مبتنی بر نقد مصرف‌گرایی فزاینده در اقتصاد نئومرکانتیلیستی است. شریدان خاطر نشان می‌سازد که در فرایند توسعه سرمایه‌داری، جلوه‌هایی از سرکوب مرحله‌ای گروه‌های اجتماعی به وجود می‌آید. توسعه سرمایه‌داری، شکل جدیدی از سرکوب اجتماعی را در قالب مصرف‌گرایی فزاینده به وجود آورده است. شریدان به این موضوع اشاره دارد که نئولیبرالیسم همواره خواستار مشارکت و برابری در فضای اجتماعی و اقتصاد جهانی بوده است. درحالی‌که

نئومرکانتیلیسم در ابعاد اقتصادی و اجتماعی خود الهام‌بخش جنبش‌های اجتماعی جدید می‌باشد.

جنبش‌های اجتماعی جدید عموماً ماهیت مصرف‌گرایانه دارد. برندهای اقتصادی الهام‌بخش رفتار گروه‌های اجتماعی بوده و انتظارات آنان را در محیط سیاسی کنترل می‌کند. شرایدن به این موضوع اشاره می‌کند که بسیاری از جنبش‌های اجتماعی فمینیستی، جنبش‌های جنسیتی، هویتی، قومی، نژادی و طبقاتی را می‌توان انعکاس سازوکارهای نئومرکانتیلیسم اقتصادی دانست که تأثیر خود را بر الگوی رفتار اجتماعی شهروندان از طریق برندسازی به جا می‌گذارد. برندسازی صرفاً ماهیت اقتصادی نداشته و می‌توان آثار آن را در نشانه‌هایی از بازاریابی شبکه‌ای مشاهده کرد.

جنبش‌های هویتی در عصر نئومرکانتیلیسم اقتصادی از شتاب بیشتری برخوردار شده است. هویت در فضای رسانه و جامعه شبکه‌ای بازتولید می‌شود. اقتصاد سیاسی بدون ابزارهای ارتباطی و رسانه‌ای نمی‌تواند نیروهای اجتماعی را وارد مدار سیاست، اقتصاد و کنش اجتماعی نماید. «کاباران» و سایر نظریه‌پردازانی که نظام سرمایه‌داری را بر اساس قالب‌های هویتی تبیین نموده‌اند، به این موضوع اشاره دارند که فضای فرهنگی و اجتماعی می‌تواند عامل موثری برای تثبیت شکل‌بندی‌های اقتصادی نئومرکانتیلیسم باشد. در نگرش کاباران، گروه‌های اجتماعی جدید در تلاشند تا سوژه بی‌ثبات شده استعمار را کم‌اثر سازند. برندسازی و جامعه شبکه‌ای، شکل جدیدی از درهم‌تنیدگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را به وجود می‌آورد که منجر به ادغام تدریجی محیط پیرامون در ساختار مرکز خواهد شد (Chabaran, 1996: 23).

5. مطالعه موردی؛ جنبش‌های اجتماعی جدید، مقاومت و عدالت انتزاعی

جنبش‌های اجتماعی جدید را می‌توان نشانه‌هایی از تحول در اقتصاد، سیاست و ارتباطات نظام جهانی دانست. جنبش‌های اجتماعی با مفهوم هویت و عدالت انتزاعی پیوند یافته است. نشانه‌های مربوط به جنبش‌های اجتماعی را می‌توان در حوزه‌های مختلف جغرافیایی مشاهده کرد. هویت محور اصلی کنش جنبش‌های اجتماعی است که تأثیر خود را در اقتصاد و سیاست بین‌الملل به جا می‌گذارد. در سال‌های بعد از جنگ

سرد شاهد جنبش هویت و مقاومت در برابر موج‌های نظام سیاسی و اقتصادی مسلط بوده‌ایم.

جنبش‌های اجتماعی جدید عمده‌تاً در قالب عدالت انتزاعی شکل گرفته‌اند. گروه‌های اجتماعی و کشورهای پیرامون در نظام بین‌الملل تلاش دارند تا از سازوکارهای اجتماعی و ارتباطی برای هویت‌یابی و موجودیت خود استفاده نمایند. هویت‌گرایی و مقاومت در نگرش نئومرکانتلیسم شکل جدیدی از کنش اقتصادی و اجتماعی محسوب می‌شود که از قابلیت لازم برای اثربخشی بر نیروهای اجتماعی برخوردار است. ذهنیت مقاومت برای تحقق نشانه‌هایی از عدالت انتزاعی شکل گرفته است.

۱-۵. جنبش‌های اجتماعی جدید و عدالت انتزاعی

عدالت انتزاعی را می‌توان در جنبش‌های اجتماعی نوظهور جستجو نمود. به همان‌گونه‌ای که اقتصاد مارکسی توانست نظام سیاسی را از طریق سازوکارهای «دولت رفاه» بازتولید کند، اندیشه‌های هویت، مقاومت و عدالت انتزاعی از قابلیت لازم برای مشروعیت‌بخشی به سازوکارهای تولید، توزیع و مصرف شهروندی در اقتصاد نئومرکانتلیستی دارد. نئومرکانتلیسم در واقع واژه‌ای است برای توصیف سیاست‌هایی که موجب جذب سرمایه‌های خارجی به انحاء مختلف می‌گردد تا از این طریق بازار سرمایه، کار و نظام ارزی بطور دلخواه کنترل گردد.

«برتون» به این موضوع اشاره دارد که نئومرکانتلیسم حاصل عصر موج سوم اقتصاد سرمایه‌داری است. نئومرکانتلیسم قادر است تا ابزارهای ارتباطی را با جنبش‌های اجتماعی و فرآیند کنترل بازار اقتصادی پیوند دهند. به موازات تحول در ساختار و شکل‌بندی نظام نئومرکانتلیسم، زمینه برای پیچیدگی کنش و الگوی رفتار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بازیگران دولتی و غیردولتی فراهم شده است. اقتصاد سرمایه‌داری به گونه تدریجی از کنش عقلایی موثرتری بهره می‌گیرد. بنابراین می‌توان نئومرکانتلیسم را به عنوان نماد عقلانیت راهبردی نظام سرمایه‌داری برای تامین منافع و سودمندی‌های اقتصادی و امنیتی دانست (Burton, 1994: 14).

هدف اصلی سیاست‌های نئومرکانتیلیستی افزایش ذخایر ارزی، رونق بازار سرمایه و تسهیل اشتغال‌زایی است که از طریق اعمال تغییرات مجازی در متغیرهای اقتصادی، ذخایر پولی، بانکی، مالی و منابع طبیعی حاصل می‌شود. کنترل حوزه اجتماع، سیاست و قدرت ساختار اقتصادی نئومرکانتیلیستی با الگوهای قرن ۱۷ و ۱۸ تفاوت‌های بنیادین دارد. عدالت انتزاعی در عصر موجود الهام‌بخش برخی از جنبش‌های اجتماعی و مقاومت سیاسی محسوب می‌شود. در واقع هدف نئومرکانتیلیسم عبارتند از بیان و دفاع از سرمایه‌داری تجاری از راه کسب منافع انحصاری تجاری که از طریق سازوکارهای حمایتی دولت و عقلا نیت نهادی حاصل می‌شود (فراهانی‌فرد، ۱۳۸۱: ۳۹).

۲۱۱



۲-۵. جنبش‌های اجتماعی و عدالت انتزاعی در اقتصاد شبکه‌ای

اقتصاد شبکه‌ای تأثیر خود را در جنبش‌های اجتماعی جدید و عدالت انتزاعی به‌جا گذاشته است. بسیاری از نشانه‌های مربوط به جنبش‌های اجتماعی جدید در بهار عربی انعکاس یافته و ریشه بسیاری از ناآرامی‌های سیاسی تونس، مصر، سوریه و بحرین دارای ماهیت اقتصادی است. گروه‌های معترض به این موضوع اشاره دارند که اقتصاد سیاسی نئومرکانتیلیستی چالش‌های خاص خود را در امنیت، اقتصاد و سیاست جهانی ایجاد کرده و این امر منجر به ظهور بحران‌های جدید به ویژه بحران‌های اجتماعی گردیده است.

بحران‌های اجتماعی جدید در خاورمیانه عربی با جنبش‌های اجتماعی نوظهور پیوند یافته است. نئومرکانتیلیست‌ها به این موضوع اشاره دارند که سلامت اقتصاد ملی هر کشوری براساس افزایش ذخایر ارزی و رونق بازار سرمایه و کار حاصل می‌شود. تحقق این امر نیازمند به‌کارگیری الگوهای تعاملی و شبکه‌ای در فرآیند تجارت خارجی و جذب سرمایه‌های خارجی حاصل می‌شود. در حقیقت حس حمایت‌گرایانه‌ای که با بروز بحران نفت در میانه دهه ۱۹۷۰ آغاز شد و با رکود جهانی در سال‌های ابتدایی دهه ۱۹۸۰ گسترش پیدا کرد، باعث شده است که بعضی از اقتصاددان‌ها این گرایش جدید مدافع صادرات و مخالف واردات را نئومرکانتیلیسم بنامند (Hanieh, 2019: 535).

آزادسازی اقتصادی را می‌توان محور اصلی سیاست تجاری، بانکی، مالی، پولی و ارتباطی نئومرکانتیلیسم اقتصادی دانست. از زمان امضا گات در ۱۹۴۸، هشت دور مذاکره تجاری چندجانبه، به آزاد سازی قابل ملاحظه تجارت کالاهای تولیدی، امضای «توافقنامه عمومی تجارت و تعرفه»^۱ و تاسیس «سازمان تجارت جهانی»^۲ منجر گردید. در چنین شرایطی نشانه‌هایی از «رقابت غیرمنصفانه» به وجود آمده که مبتنی بر مزیت نسبی کشورهای فراصنعتی خواهد بود. در این شرایط، امکان بهره‌گیری از «اقدامات ضددامپینگ» کاری دشوار به نظر می‌رسد (رودریک، ۱۳۸۸: ۲۱).

برخی از نظریه‌پردازان شکل جدید اقتصاد سیاسی بین‌المللی را ادامه مرکانتیلیسم تاریخی دانسته که بر اساس نشانه‌هایی همانند «امتیاز خواهی»^۳ شکل گرفته است. نئومرکانتیلیسم اقتصادی شکل جدیدی از انحصار را به وجود آورده که مبتنی بر رقابت، مشارکت و نهادسازی است. نئومرکانتیلیسم اقتصادی از قابلیت لازم برای کنترل بازارهای اقتصادی برخوردار بوده و به همین دلیل است که برای بقای خود نیازمند گسترش مصرف‌گرایی و افزایش پایان‌ناپذیر تولید کالاهای اقتصادی خواهد بود (لاهای، ۱۳۸۹: ۲۸).

رهیافت‌های اقتصاد شبکه‌ای با سازوکارهای مبادله در اقتصاد نئولیبرالی هماهنگی دارد. برخی از نظریه‌پردازان نئولیبرال تلاش دارند تا موضوع مربوط به عدالت اقتصادی را در سازوکارهای توزیع عادلانه‌تر پیگیری کند. در نگرش اینگونه نظریه‌پردازان عدالت به مفهوم تلاش برای پیوند درهم‌تنیده با اقتصاد و سیاست جهانی خواهد بود. بحران‌های اقتصادی می‌تواند شکل جدیدی از همکاری‌های چندجانبه را اجتناب‌ناپذیر سازد. ضرورت‌های گذار از بحران ایجاب می‌کند تا هر کشوری خود را با ضرورت‌های اقتصاد جهانی که مبتنی بر سلسله‌مراتب قدرت و چگونگی تقسیم کار بین‌المللی است، هماهنگ سازد.

نظریه‌پردازان مختلفی تلاش داشتند تا فرآیند نئومرکانتیلیسم را براساس رهیافت‌های نئولیبرالی جوزف نای و سوزان استرنج تبیین کنند. آنان بر نشانه‌هایی از عقلانیت

1. GATT (The General Agreement on Trade and Tariff)
2. World Trade Organization
3. Privilege-Seeking

تولیدی و تحلیلی نئومرکانتیلیسم اشاره دارند. افراد یاد شده به ضرورت کنترل غیرمستقیم بازیگران نظام سرمایه‌داری به‌ویژه بازارهای جهانی اشاره دارند. بازارهای جهانی به حوزه‌های منطقه‌ای نیز گسترش یافته است. آنان فرآیندهایی همانند جهانی شدن و منطقه‌گرایی را در زمره الگوهای نئومرکانتیلیسم اقتصادی می‌دانند.

۳-۵. جنبش‌های اجتماعی، مقاومت و عدالت انتزاعی

مفهوم پارادایم مقاومت توسط طیف گسترده‌ای از نظریه‌پردازان انتقادی ارائه شده است. آلن تورن بدون آنکه مفهوم مقاومت را به کار گیرد، از نشانه‌شناسی مربوط به «پارادایم جدید» بهره می‌گیرد. پارادایم جدید بیانگر عبور از جوامع و ساخت‌های اقتصادی بین‌المللی است که در آن نشانه‌هایی از گسست شکل گرفته است. در نگرش تورن گسست در سیاست جهانی انعکاس نشانه‌هایی از ترس، بحران معنا، افراطی شدن جوامع و در نهایت دولتی بدون ملت است که نشانه‌هایی از شکاف اجتماعی و اقتصادی را منعکس می‌سازد.

دولت نماد ظهور پارادایم سیاسی است که از قرن ۱۷ به بعد عینیت پیدا کرده است. فرآیند تزلزل دولت منجر به ظهور پارادایم اجتماعی گردیده است. رویکرد تورن شباهت بسیار زیادی با اندیشه‌های آگوست کنت دارد. آگوست کنت سه مرحله از تحول اجتماعی را تبیین نموده و هر مرحله را به‌عنوان مقدمه‌ای برای دگرگونی‌های اقتصادی و ساختاری می‌داند. اندیشه آگوست کنت مبتنی بر تحول جوامع از اسطوره‌ای به فلسفی مذهبی بوده که در نهایت به اثبات‌گرایی منجر می‌شود. چنین تفسیری بیانگر آن است که اقتصاد و سیاست جهانی در ساختار نئومرکانتیلیستی از فضای تعارضی به حوزه رقابتی تغییر یافته است (Karlin, and Wittes, 2019: 28).

نشانه‌های مقاومت ماهیت اقتصادی و اجتماعی دارد. قالب‌های گفتمانی جدیدی در حال ظهور است که آلن تورن از آن به‌عنوان «پارادایم جدید» نام می‌برد. در نئومرکانتیلیسم اقتصادی، شکل جدیدی از مرزهای اقتصادی ظهور یافته است. بازارهای تجاری و خدماتی را می‌توان به‌عنوان نیروی اجتماعی جدیدی دانست که مخاطبین خاص خود را داشته و می‌تواند فرهنگ سیاسی جدیدی را تولید کند. فرهنگ مصرفی

منجر به ظهور شکل جدیدی از جنبش‌های اجتماعی گردیده که الهام‌بخش جامعه مدنی خواهد بود.

تمایل بسیاری از اتحادیه‌گرایان و نهادگرایان برای ایجاد شکل‌بندی‌های قاعده‌گرا به نتیجه مطلوبی منجر نشده است. به همین دلیل است که تورن مفهوم «بازنمایی اجتماعی جامعه» را به کار می‌گیرد. چنین مفهومی به معنای آن است که جامعه می‌بایست نشانه‌ای از امر اجتماعی باشد. امر اجتماعی با امر سیاسی در نگرش تورن پیوند یافته است. براساس چنین نگرشی، جوامع در ابتدا دارای پارادایم مذهبی بودند. به گونه تدریجی آنان از پارادایم مذهبی جدا شده و درگیر پارادایم سیاسی شدند (تورن، ۱۳۹۶: ۶۵).

نظریه‌پردازان انتقادی همانند «گرامشی» به این موضوع اشاره دارند که «جامعه مدنی» در زمره سازوکارهای اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی اقتصاد سرمایه‌داری محسوب شود. گرامشی دو مفهوم بنیادین را در ادبیات سیاسی و بین‌المللی به کار گرفت. مفهوم اول مربوط به جامعه مدنی می‌باشد. در نگرش گرامشی، جامعه مدنی بخشی از شکل‌بندی‌های ساختاری دولت و قدرت بوده که زمینه لازم برای همکاری‌های نهادینه شده جامعه با ساخت‌های سیاسی را امکان‌پذیر می‌سازد. مفهوم دوم گرامشی، در ارتباط با «هژمونی» بوده است. هژمونی در شرایطی حاصل می‌شود که اقتصاد سرمایه‌داری دو حوزه فریب و نفوذ را به موازات یکدیگر در ساخت اجتماعی اعمال کند.

آنچه که برتون در مورد جنبش‌های اجتماعی جدید بیان می‌دارد، به مفهوم آن است که نظام‌های سیاسی در نهایت با نشانه‌هایی از جنبش‌های انتقادی روبه‌رو می‌شود. جنبش‌های انتقادی واکنشی نسبت به استعمار جدید است. برتون به این موضوع اشاره دارد که موج جدیدی از استعمار در حال گسترش است که براساس نشانه‌هایی همانند جنبش‌های اجتماعی، فرآیند جهانی شدن و سازوکارهای یکپارچه‌سازی سیاست، فرهنگ و اقتصاد جهانی حاصل می‌شود. نیروهای مقاومت بیش از آنکه در برابر اقتصاد سرمایه‌داری سنگربندی کنند، عموماً تلاش می‌کنند تا با مشروعیت نظام‌های سیاسی مبتنی بر خودکفایی و خوداتکایی مقابله نمایند (Burton, 1994: 13).

در فضای دولت بدون ملت آلن تورن، نهادهای سیاسی قدرت ساختاری خود را حفظ کرده اما قادر به تامین نیازهای اجتماعی و اقتصادی شهروندان نبوده است. در

چنین شرایطی زمینه برای ظهور هویت‌های ملی، قومی، مذهبی و ظهور خرده‌فرهنگ‌های انتقادی به وجود می‌آید. چنین نشانه‌ای نه تنها در جهان سوم بلکه در اروپا نیز وجود دارد. تورن به این موضوع اشاره دارد که: «تصور اروپا تا مدت‌ها دوگانه بود، تصویری که از یک زاویه اتحاد قاره‌ای دیده می‌شد و از زاویه دیگر به‌عنوان ابزاری از سلطه آمریکایی محسوب می‌شود. در چنین شرایطی دانشجویان و گروه‌های حرفه‌ای بیش از آنکه مردم را برای اتحاد راغب سازند آنان را نسبت به گوناگونی و تمایزات موجود در نظام سیاسی حساس می‌سازند» (تورن، ۱۳۹۶: ۵۱).

۲۱۵

نتیجه‌گیری

عدالت انتزاعی در اقتصاد سیاسی بین‌المللی را می‌توان در ارتباط با جنبش‌های اجتماعی جدید مطالعه نمود. اقتصاد مرکانتیلیستی بدون توجه به موضوع عدالت اجتماعی شکل گرفته و بر معادله غارت تأکید دارد. شکل جدیدی از اقتصاد نئومرکانتیلیستی ظهور پیدا کرده که از عقلانیت ابزاری و ارتباطی برخوردار بوده و با نشانه‌هایی از جنبش‌های اجتماعی جدید پیوند درهم‌تنیده‌ای داشته است. بنابراین اقتصاد نئومرکانتیلیستی را می‌توان شکل جدیدی از سازوکارهای اداره امور جهانی دانست.

براساس چنین رویکردی، زمینه برای مشارکت فراگیر کشورها در فضای شبکه‌ای به وجود می‌آید. اقتصاد نئومرکانتیلیستی از قابلیت لازم برای تولید عدالت انتزاعی برخوردار است. عدالت انتزاعی بخشی از سازوکارهای توزیع قدرت در اقتصاد و سیاست جهانی محسوب می‌شود که مبتنی بر موازنه تغییریابنده خواهد بود. ما در جهان زندگی می‌کنیم که قدرت و ثروت به طور فزاینده‌ای در وضعیت عدم تمرکز قرار دارد. علت عدم تمرکز را می‌توان در وضعیتی دانست که دنیا و نظام جهانی در حال تغییر مرحله‌ای و بنیادین است.

سرعت تغییرات در نظام جهانی بسیار بالا بوده و این امر در زمره عواملی است که واقعیت‌های عصر فرآمریکایی را مشخص می‌سازد. واقعیت‌های نظام جهانی را می‌توان از سال‌های بعد از جنگ دوم جهانی به بعد مورد ارزیابی قرار داد. ایالات متحده توانست در این دوران «نظم آمریکایی» را ایجاد کند. نظم آمریکایی را می‌توان محور اصلی



سیاست جهانی دانست که تحت نظارت نیروهای ثبات‌دهنده اقتصادی، نظامی و راهبردی آمریکا قرار داشته است. محور اصلی نظم آمریکایی را نئومرکانتیلیسم اقتصادی تشکیل می‌دهد.

اقتصاد نئومرکانتیلیستی به موازات جامعه شبکه‌ای می‌تواند زیرساخت‌های لازم برای عدالت انتزاعی کنترل‌شده و سازمان‌یافته در نظام جهانی را به وجود آورد. چنین رویکردی به مفهوم ظهور شرایطی است که اقتصاد و جامعه در وضعیت شبکه‌ای قرار گرفته‌اند. اقتصاد شبکه‌ای می‌تواند زمینه لازم برای درهم‌تنیدگی‌های بیشتر اقتصاد جهانی با فرهنگ‌های در حال ظهور را فراهم سازد. ضرورت‌های کنترل و اقتصاد جهانی در عصر نئومرکانتیلیسم اقتصادی ایجاب می‌کند که جامعه تقسیم‌شده و دولت بدون جامعه سازماندهی شود. چنین روندی به مفهوم ظهور سازوکارهای انتقادی در ساخت جوامع و سیاست جهانی خواهد بود.

در شرایط موجود طیف گسترده‌ای از حوزه‌های جغرافیایی در وضعیت بحران و بی‌ثباتی قرار دارد. بنابراین می‌توان این پرسش را مطرح کرد که می‌توان حوزه‌های باثبات در نظام جهانی همانند اروپا و آمریکای شمالی را از مناطق بحرانی و بی‌ثبات جدا کرد؟ پاسخ آن است که انجام چنین اقدامی امکان‌پذیر نیست. تمامی کشورهای توسعه‌یافته جهان باید به این موضوع اشاره داشته باشند که تداوم صلح و امنیت در محیط سرزمینی نیازمند آن است که برای امنیت در سایر حوزه‌های جغرافیایی مشارکت انجام پذیرد. به همان‌گونه‌ای که ایالات متحده از چنین سازوکاری برای امنیت جهانی بهره گرفته است.

در عصر موجود بحران‌های امنیتی طیف گسترده‌ای پیدا کرده است. بحران مهاجرت در اروپا ناشی از بی‌ثباتی‌های سیاسی و امنیتی خاورمیانه و سایر حوزه‌های پیرامونی است. برخی از قدرت‌های منطقه‌ای در حال شکل‌گیری هستند که نگرانی‌های امنیتی بازیگران قدرتمند و کشورهای توسعه‌یافته جهانی را افزایش می‌دهد. هم‌اکنون گسل‌های زیادی برای امنیت جهانی وجود دارد. برخی از کشورها همانند چین در حال ظهور هستند. نقش‌یابی چنین کشورهایی همانند سال‌های بعد از جنگ دوم جهانی چالش‌های امنیتی جدیدی را به وجود می‌آورد.

اقتصاد جهانی در عصر نئومرکانتیلیسم اقتصادی از قابلیت‌هایی برخوردار است که اولاً قادر است تا زمینه لازم برای همکاری‌های چندجانبه را به وجود آورد. در مرحله دوم می‌تواند شکل جدیدی از سیاست جهانی مبتنی بر موازنه کنترل‌شده را شکل دهد و در نهایت اینکه اقتصاد نئومرکانتیلیستی قادر خواهد بود تا زمینه مشارکت با کشورهای پیرامونی و نیمه‌پیرامونی را به وجود آورد. ادغام کشورهای پیرامون و نیمه‌پیرامون در اقتصاد جهانی را می‌توان بخشی از نقشه راه سیاست جهانی در عصر رقابت‌ها و همکاری‌های شبکه‌ای بازیگران دانست.

۲۱۷

منابع

- آشوری، داریوش. (۱۳۷۳). *دانشنامه سیاسی*، تهران: انتشارات مروارید.
- استاوریانوس، ال.اس. (۱۳۸۳). *جامعه‌شناسی تاریخی - تطبیقی جهان سوم*، ترجمه رضافاضل و فریده همتی، تهران: انتشارات سمت.
- پژویان، جمشید، خداداد کاشی، فرهاد و جهرمی، موسوی. (۱۳۸۷). *کلیات علم اقتصاد*، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.
- تفضلی، فریدون. (۱۳۸۸). *تاریخ عقاید اقتصادی از افلاطون تا دوره معاصر*، تهران: انتشارات نی.
- رودریک، دنی. (۱۳۸۸). *بازاندیشی در مرکانتیلیسم*، ترجمه جعفرخیرخواهان، روزنامه **دنیای اقتصاد**، پنجشنبه ۱۵ بهمن ۱۳۸۸، کد خبر DEN-194995 (<http://www.donya-e-eqtasad.com>)
- فراهانی فرد، سعید. (۱۳۸۱). *جایگاه دولت در مکاتب لیبرالیستی*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- لاهای، لورا. (۱۳۸۹). *مرکانتیلیسم*، ترجمه پریسا آقا کثیری و محمد صادق الحسینی، **روزنامه دنیای اقتصاد**.
- واعظی، حسن. (۱۳۸۸). *استعمار فرانو - جهانی سازی*، قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

- Biden, Joseph. (2020). "Why America Must Lead Again; Rescuing U.S. Foreign Policy after Trump", **Foreign Affairs**, Vol. 99, No. 2, March/April.
- Burton, A. (1994). "**Burdens of History: British Feminists, Indian Women, and Imperial Culture**", University of North Carolina Press.
- Cannon, Brenon and Federico Donelli. (2019). "Asymmetric alliances and high polarity: evaluating regional security complexes in the Middle East and Horn of Africa", **Third world Quarterly**, Vol. 41, No. 3, PP. 505-524.
- Chabran, a. (1995). "**Chicana/ o Studies as oppositional Ethnography**", Chakra arty.
- Cohn, B. (1993). "**Representing authority in Victorian England**", in the Invention of Tradition, Cambridge: Cambridge University Press.
- Gilroy, P. (1993). "**The Black Atlantic: Modernity and Double Consciousness, Verso**", London.
- Hanieh, Adam. (2019). "New geographies of financial power: global Islamic finance and the Gulf", **Third world Quarterly**, Vol. 41, No. 3, PP. 525-546.
- Karlin, Mara and Tamara Cafman Wittes. (2019). "America's Middle East Purgatory the Case for Doing Less", **Foreign Affairs**, Vol. 98, No. 1, January/February 2019.
- Richmond, Oliver. (2019). "Interventionary order and its methodologies: the relationship between peace and intervention", **Third world Quarterly**, Vol. 41, No. 2, PP. 207-227.
- Rumer, Eugene, Richard Sokolsky and Andrew S Weiss. (2017). "Trump and Russia; The Right way to manage relations", **Foreign affairs**, Vol. 96, No. 2, March / April.
- Sune, Engin. (2019). "Internationalization, global capitalism and the integrations of Iran", **Third world Quarterly**, Vol. 41, No. 2, PP. 359-377.
- Todorov, T. (1993). "**On Human Diversity: Nationalism, Racism, and Exoticism in French Thought**", Harvard University Press.
- Trivedi, H. (1993). "**Colonial Transactions: English literature and India**", Papyrus, Calcutta.
- Williams, P and Chrisman, L. (1994). "**Colonial Discourse and Postcolonial Theory: A Reader**", New York: Columbia University Press.